

## تحلیل معنایی واژگان زبان فارسی بر مبنای رویکرد معنی‌شناسی قالب‌بنیاد

راحله گندمکار\*

دانشجوی دکتری زبان‌شناسی دانشگاه بوعلی سینا، همدان

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۱/۲۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۰۳/۲۵)

### چکیده

معنی‌شناسی قالب‌بنیاد نخستین بار از سوی چارلز فیلمور و پس از طرح مفهوم «قالب» از سوی او (۱۹۷۷ الف، ۱۹۷۷ ب، ۱۹۸۵، ۱۹۸۷) به‌مثابه نگرشی در چهارچوب معنی‌شناسی شناختی مطرح شد. فیلمور در این رویکرد واژگانی، اصطلاح «قالب» را به‌مثابه شیوه‌ای برای تحلیل‌های معنایی زبان طبیعی به کار می‌برد. نگارنده نوشته حاضر با استفاده از نمونه‌های متعددی از زبان فارسی معیار به ارزیابی میزان کارایی این نظریه در زبان فارسی می‌پردازد تا جامعیت آن را به کمک زبانی معلوم کند که مورد بحث و بررسی فیلمور نبوده است. نتیجه این ارزیابی نشان می‌دهد که فیلمور در طرح این نظریه‌اش برخلاف ادعای اصلی معنی‌شناسان شناختی به دنبال صوری‌سازی رفته است؛ آن هم به گونه‌ای که نه‌تنها در بسیاری از موارد، اغلب افعال زبان فارسی در قالب‌های فیلمور پیش‌بینی نشده‌اند، بلکه در موارد متعددی قالب‌ها در هم تلفیق می‌شوند. عدم کارایی مطلوب این نظریه، دست‌کم در مورد زبان فارسی، ناشی از نادیده گرفتن این واقعیت است که وقتی ما چیزی را در جهان خارج می‌بینیم، آن را با توجه به اینکه به چه شکل «درک» شده‌ایم، وارد زبان می‌کنیم. نوع درک ما از صحنه‌های پیرامونمان، تعیین‌کننده نوع جملاتی است که به زبان می‌آوریم. اینکه ما صرفاً با توجه به چند عنصر موجود در یک صحنه بخواهیم به قالب مشخصی قائل شویم و به تبیین معنایی بپردازیم، چندان مطلوب و صحیح به نظر نمی‌رسد.

**کلیدواژه‌ها:** معنی، قالب، معنی‌شناسی قالب‌بنیاد، معنی‌شناسی واژگانی.

---

\* E-mail: rahelegandomkar@yahoo.com

## ۱. مقدمه

«قالب»<sup>۱</sup> از جمله مفاهیمی است که در معنی‌شناسی شناختی برای توضیح ساخت‌های وسیع دانش به کار می‌رود. این مفهوم، نخستین بار در آثار چارلز فیلمور<sup>۲</sup> (۱۹۷۵، ۱۹۷۷ الف، ۱۹۷۷ ب، ۱۹۸۵ و ۱۹۸۷) و در چهارچوب رویکردی به نام «معنی‌شناسی قالب‌بنیاد»<sup>۳</sup> مطرح شد. یکی از مباحثی که به دنبال طرح مفاهیم «الگوهای شناختی آرمانی شده»<sup>۴</sup> و «قالب»ها در معنی‌شناسی شناختی مطرح شد، نظریه معنی‌شناسی قالب‌بنیاد بود (گیررتس<sup>۵</sup>، ۲۰۱۰). بنیان نظری این رویکرد که به مطالعه معنی واژه اختصاص دارد، این است که معانی واژه‌ها را باید در ارتباط با بازنمایی‌های قالب‌های معنایی-طرح‌واره‌ای ساخت‌های مفهومی و الگوهای عقاید، باورها، رفتار و جز آن توصیف کرد. طرح تحقیقاتی فرهنگ‌نگاری رایانه‌ای به نام «شبکه قالبی»<sup>۶</sup> نیز بر مبنای همین نظریه معنی‌شناسی قالب‌بنیاد ارائه شده است (فیلمور، جانسون<sup>۷</sup> و پتراک<sup>۸</sup>، ۲۰۰۳: ۲۳۵). فیلمور در طرح این نظریه‌اش، اصطلاح «قالب» را به‌مثابه شیوه‌ای برای تحلیل‌های معنایی زبان طبیعی به کار می‌برد؛ این نگرش او، شکل بسط‌یافته‌ای از رویکردش در باب دستور حالت است (فیلمور، ۱۹۷۷ الف). آنچه فیلمور در نظریه معنی‌شناسی قالب‌بنیاد مطرح می‌کند، در وهله نخست گویای این مطلب است که از زبان می‌توان برای نمایش مفهوم‌سازی زیربنایی جهان خارج استفاده کرد. در واقع، بحث بر سر این است که ما نه تنها جهان اطرافمان را بر مبنای الگوهای مفهومی می‌بینیم، بلکه این الگوها را به شکل‌های مختلفی بیان می‌کنیم؛ در چنین شرایطی، هر یک از شیوه‌های بیان یک الگوی مفهومی، لایه معنایی تازه‌ای را پدید می‌آورد. این الگوها شیوه‌های معنی‌دار اندیشیدن در مورد جهان خارج محسوب می‌شوند، اما روش ما در بیان این الگوها نمای تازه‌ای به حساب می‌آید (گیررتس، ۲۰۱۰: ۲۲۵).

کانون توجه فیلمور در پژوهش‌های زبان‌شناختی‌اش حوزه تعامل نحو و معنی‌شناسی است و این مهم با تمرکز بر تحلیل داده‌های دو زبان انگلیسی و ژاپنی و تأکید بر معنی‌شناسی الفاظ منفرد<sup>۹</sup>، در گسترده‌ترین مفهومش، صورت گرفته است. تحلیل معنی‌شناختی و نحوی فیلمور به شکل نظام‌مندی در قالب «دستور سازه‌ای» به دست داده شد که در واقع، توصیف منسجمی از معنی‌شناسی و نحو واحدهای سازنده جمله به حساب می‌آید. فیلمور به وجود سطح تحلیل مجزایی

برای «نقش‌های حالت»ی نظیر کنشگر، کنش‌پذیر و مکان‌نما قائل بود و به این ترتیب، بر تحلیل معنایی و نحوی سازه‌ها در نظریه وابستگی تأثیر بسزایی گذاشت. هرچند به‌طور معمول، بین نقش‌های نحوی عبارت‌هایی مانند «فاعل» و «مفعول» انطباق وجود دارد، درست مثل انطباقی که بین «فاعل‌های نحوی» و «کنشگر»ها به چشم می‌خورد، اما این نقش‌های حالت باید به لحاظ منطقی در لایه مجزای معنایی طبقه‌بندی شوند و در نتیجه، توصیف زبانی مجزایی از آنها به دست داده شود، زیرا این نقش‌ها در مطالعات رده‌شناختی از کارایی بیشتری برخوردارند. بر این اساس، آرای فیلمور نه‌تنها در زمینه ارائه نظریه‌ای زبان‌شناختی بسیار حائز اهمیت می‌نماید، بلکه توصیف زبانی مطلوبی از زبان‌های انگلیسی و ژاپنی نیز به دست می‌دهد. کاربرد رویکرد توصیفی فیلمور بر روی پیکره عظیم زبان انگلیسی به‌دست‌آمده از پیکره ملی بریتانیایی، در کانون طرح پژوهشی واژه‌شناسی پیکره‌بنیاد گسترده‌ای به نام «شبکه قالبی» قرار می‌گیرد که هدفش، ارائه توصیفی معنایی-نحوی از واحدهای واژگانی زبان انگلیسی است. این واحدهای واژگانی، سه لایه از اطلاعات را در بر می‌گیرند: «حالت معنایی» مانند کنشگر، «نقش دستوری» مانند فاعل و «نوع عبارت زبانی» مثل گروه اسمی. هدف نهایی فیلمور از طرح چنین نظریه‌ای، فراهم کردن پایگاه داده‌هایی است که به صورت برخط قابل‌دسترس باشد و تمام اطلاعات معنایی-نحوی مربوط به یک واحد واژگانی را که در مغز سخنگوی بومی وجود دارد، به نمایش بگذارد؛ بنابراین، همان‌طور که اشاره شد، بنیان نظری «شبکه قالبی» بر معنی‌شناسی قالب‌بنیاد استوار است. بر این اساس، پیش از هر چیز باید از کارایی این نظریه در باب تحلیل معنایی واژگان زبان اطمینان حاصل کنیم.

با طرح این مقدمه کوتاه، نگارنده نوشته حاضر به دنبال آن است تا آنچه را فیلمور در حوزه رهیافت شناختی و در محدوده معنی‌شناسی قالب‌بنیاد معرفی می‌کند، از صافی زبان فارسی بگذراند و جامعیت آن را به کمک زبانی معلوم کند که مورد بحث و بررسی فیلمور نبوده است؛ به عبارت دیگر، مهم‌ترین هدف از نگارش مقاله حاضر، ارزیابی میزان کارایی این نظریه با توجه به داده‌های زبان فارسی است.

داده‌های این نوشته از زبان فارسی معیار و دو گونه خوانداری و گفتاری استخراج شده‌اند.

بر این اساس، پس از معرفی مختصر معنی‌شناسی واژگانی، به بررسی منشأ و عوامل پیدایش معنی‌شناسی قالب‌بنیاد خواهیم پرداخت و در همین بخش، نظریه مورد نظرمان را به‌طور کامل معرفی خواهیم کرد. در بخش چهارم، به تحلیل معنایی واژگان زبان فارسی بر اساس معنی‌شناسی قالب‌بنیاد می‌پردازیم تا بر اساس آن، میزان کارایی این نظریه را ارزیابی کنیم و در بخش پنجم، نتیجه‌گیری مقاله به دست داده می‌شود.

## ۲. معنی‌شناسی واژگانی

از زمانی که حرکت از حوزه سنت‌های بلاغی<sup>۱۰</sup> به سمت پیدایش معنی‌شناسی تاریخی-فقه‌اللغوی<sup>۱۱</sup> صورت پذیرفت و تحت تأثیر آرای برآل<sup>۱۲</sup> (۱۸۹۷) و پاول<sup>۱۴</sup> (۱۸۸۰) به نوعی رهیافت در زمانی در مطالعه معنی مبدل شد، همواره با دو نگرش در میان زبان‌شناسان و فیلسوفان زبان درباره واحد مطالعه معنی روبه‌رویم. آن دسته از زبان‌شناسان و فیلسوفان زبان که واحد مطالعه معنی را «واژه» در نظر می‌گیرند و بر این باورند که مطالعه واحدهای بزرگ‌تر از واژه بر حسب قواعد «ترکیب‌پذیری»<sup>۱۶</sup> معنایی صورت می‌پذیرد، به وجود نوعی معنی‌شناسی قائل‌اند که امروزه «معنی‌شناسی واژگانی»<sup>۱۷</sup> نامیده می‌شود. در این میان، مطالعات معنی‌شناسی ساختگرا،<sup>۱۸</sup> نو ساختگرا<sup>۱۹</sup>، پژوهش‌های معنی‌شناسان زایشی‌گرا و نیز مطالعات معنی‌شناسان شناختی در این قالب قرار می‌گیرد (گیررتس، ۲۰۱۰). در این دسته از مطالعات، فرض بر این است که هر واژه در خارج از هم‌نشینی با واژه‌های دیگر و در بی‌نشان‌ترین شکل وقوع خود از نوعی «معنی» برخوردار است. نظریه معنی‌شناسی قالب‌بنیاد فیلمور نیز به‌مثابه یکی از مهم‌ترین سازه‌های تشکیل‌دهنده معنی‌شناسی شناختی از همین ویژگی برخوردار است و با تکیه بر این باور شکل‌بندی شده است که هر واژه معنی خاص خود را دارد و واحدی نظیر «جمله» دارای معنایی است که حاصل جمع معنی واژه‌های تشکیل‌دهنده‌اش خواهد بود.

گروه دوم، مجموعه‌ای از معنی‌شناسان و فیلسوفان زبان را در بر می‌گیرد که به وجود معنی برای واژه قائل نیستند، بلکه بر این اعتقادند که واحد درک معنی را باید جمله در نظر گرفت و آنچه امروز به‌عنوان «معنی واژه» مطرح می‌شود، در اصل از طریق قواعد «تجزیه‌پذیری»<sup>۱۹</sup> حاصل آمده است. به عبارت ساده‌تر، ما به هنگام فراگیری زبان از همان آغاز تولد، هیچ‌گاه با معنی واژه‌ها درگیر

نبوده‌ایم، بلکه همواره با معنی جمله مواجه شده‌ایم و سپس از طریق معنی هر جمله به نوعی درک نادقیق از معنی واژه‌ها رسیده‌ایم. این دیدگاه که به نظر می‌رسد از آرای کواوین<sup>۲۰</sup> (۱۹۵۳ و ۱۹۶۰) سرچشمه می‌گیرد، تا به امروز ادامه می‌یابد و به‌ویژه در آرای گوکر<sup>۲۱</sup> (۲۰۰۳) به شکلی درمی‌آید که انگار حتی نمی‌توان برای هیچ واژه‌ای، آن معنی اولیه را نیز در نظر گرفت. در شکل تعدیل‌یافته این دیدگاه که در اصل «معنی‌شناسی جمله»<sup>۲۲</sup> به حساب می‌آید، واژه‌ها «معنی» دارند، اما «معنی‌دار»<sup>۲۳</sup> نیستند (لاینز<sup>۲۴</sup>، ۱۹۸۱).

در برابر این دو دیدگاه باید متذکر شد که معنی‌شناسی قالب‌بنیاد از رهیافتی واژگانی برخوردار است و متکی بر این باور است که می‌توان برای هر واژه‌ای در خارج از بافت، معنایی را متصور بود و سپس مشخص ساخت که این معنی چگونه در باهم‌آیی با معانی دیگر قرار می‌گیرد. بخش سوم از نوشته حاضر را به معرفی معنی‌شناسی قالب‌بنیاد و منشأ و عوامل پیدایش آن اختصاص خواهیم داد.

### ۳. منشأ و عوامل پیدایش معنی‌شناسی قالب‌بنیاد

آنچه فیلمور در طرح اولیه قالب‌ها مطرح ساخته بود، در چهارچوب آرای معنی‌شناسان شناختی به‌درستی امکان طرح می‌یافت. دو مفهوم عمده که در قالب معنی‌شناسی شناختی برای اشاره به ساختارهای بزرگ‌تر دانش قابل‌طرح‌اند، عبارتند از: «الگوهای شناختی آرمانی‌شده» که از سوی جورج لیکاف<sup>۲۵</sup> (۱۹۸۷) ارائه شد و «قالب»ها که چارلز فیلمور (۱۹۷۵، ۱۹۷۷، ب، ۱۹۸۵، ۱۹۸۷) آن را مطرح کرد. یکی از مهم‌ترین مبانی نگرش به معنی در معنی‌شناسی شناختی، عدم قائل شدن به تمایز بین دانش معنی‌شناختی و دائرةالمعارفی، یا به عبارتی، معنی‌شناسی و کاربردشناسی است.

اطلاعات دائرةالمعارفی معمولاً به شکل یک مفهوم منفرد قابل‌طرح نیستند؛ مفهومی که دقیقاً منطبق با یک واحد واژگانی خاص باشد. در مقابل، باید گفت که دانش ما از جهان، در قالب مقولات گسترده‌تری سامان یافته است که می‌توان آن را «برش‌های بزرگ‌تر دانش»<sup>۲۶</sup> به حساب آورد. ما می‌دانیم چطور کیک بپزیم، چطور به کتابخانه برویم و کتابی انتخاب کنیم، می‌دانیم سازمان‌های

اجرایی کشورمان چگونه کار می‌کنند، جنگ جهانی اول چه زمانی شروع شد و چه زمانی به پایان رسید، و مطالبی از این دست؛ همان‌طور که می‌بینید، چنین دانشی بسیار فراتر از مرزهای متعلق به واحدهای واژگانی منفرد است. به این ترتیب، مفهوم دائرةالمعارفی معنی زبانی، هم روش‌هایی را در بر می‌گیرد که به واسطه آنها می‌توانیم این برش‌های بزرگ‌تر دانش را بازنمایی کنیم و هم ابزارهایی را برای ارتباط دادن واحدهای واژگانی مرتبط به آن ساختار مفهومی گسترده‌تر شامل می‌شود (گیرترس، ۲۰۱۰: ۲۲۲).

فیلمور و اتکینز<sup>۲۷</sup> (۱۹۹۲: ۷۶-۷۷) در باب تفاوت بین رویکرد معنایی شناختی و رویکرد حوزه واژگانی سنتی چنین می‌گویند:

«... در چنین رویکردهایی [معنایی شناختی] درک معنی واژه تنها با ارجاع به پس‌زمینه ساختارمند تجربه، باورها، یا تکرار اموری امکان‌پذیر است که دربردارنده نوعی پیش‌نیاز مفهومی برای درک معنی باشد. تنها زمانی می‌توان گفت سخنگویان، معنی واژه‌ای را فهمیده‌اند که قالب‌های پس‌زمینه‌ای را درک کرده باشند که برانگیزاننده مفهوم رمزگذاری شده توسط واژه مورد نظرند. در چنین رویکردی، واژه و مفهوم واژه‌ها مستقیماً به هم ربط ندارند، بلکه فقط از طریق پیوندهای موجود میان قالب‌های پس‌زمینه متداول و نشانه‌های برجستگی معنایی عناصر این قالب‌ها به هم مرتبط می‌شوند.»

در باب اهمیت معنی دائرةالمعارفی، لور<sup>۲۸</sup> (۱۹۹۲) در مقاله‌اش به نام «نام‌ها و نام‌گذاری: چرا ما به حوزه‌ها و قالب‌ها نیازمندیم»، به بحث نام‌گذاری اشاره می‌کند. گاهی اسامی حیوانات خانگی، اسامی خودروها، اسامی خیابان‌ها و دانشگاه‌ها و نظیر این‌ها برگرفته از حوزه‌های معنایی برجسته‌اند، مانند زمانی که نام حیوانات خاصی مثل «جگوار» را روی خودروهایمان می‌گذاریم. حوزه‌های واژگانی به‌تنهایی نمی‌توانند این مسئله را توضیح دهند که چرا چنین نام‌گذاری‌هایی موفقیت‌آمیز از آب درمی‌آیند. هیچ رویکرد حوزه‌ای معنایی معیاری نمی‌تواند این پدیده را توجیه کند، بلکه دیدگاه دائرةالمعارفی معنایی از پس تبیین این واقعیت برمی‌آید.

دو مفهوم «الگوهای شناختی آرمانی شده» و «قالب»ها در گسترده‌ترین مفهومشان به نوعی با هم مترادفاند و به ساختارهای دانشی اشاره می‌کنند که به طرز فکر ما درباره جهان تجسم می‌بخشند. این در حالی است که «قالب» در مفهوم محدود و جزئی‌اش به نوع خاصی از سازمان‌بندی دانش در واژگان اشاره دارد (گیرتس، ۲۰۱۰: ۲۲۳).

معنی‌شناسی قالب‌بنیاد را در وهله نخست باید رویکردی در توصیف معانی واحدهای زبانی مستقلی نظیر واژه‌ها، عبارات واژگانی شده و برخی ساخت‌های دستوری خاص به حساب آورد؛ توصیفی که با توجه به ساختارهای مفهومی موجود در زیرساخت این معانی به دست داده می‌شود، آن هم در شرایطی که این ساختارهای مفهومی را می‌توان انگیزشی برای کاربرد واحدهای زبانی دانست. ساختارهای مفهومی‌ای که در اینجا «قالب» نامیده می‌شوند، می‌توانند طرح‌واره‌سازی‌های انواع موقعیت‌های خاص به شمار آیند، در شرایطی که عناصر سازنده‌شان، از قبیل رخدادها یا وضعیت‌ها، از طریق افعال ساده یا صفاتی مانند «lift» [= بلند کردن] یا «similar» [= مشابه] بیان می‌شوند، البته این رخدادها می‌توانند گستره وسیع‌تری نیز داشته باشند، مثل فرایندهای قضایی، الگوهای تقابل، مانند برد و باخت، شبکه روابط خانوادگی و جز آن. هر واژه یا هر واحد زبانی دیگر موجود در متن، «قالب» مربوط به خود را در ذهن سخنگو برمی‌انگیزاند یا منعکس می‌کند و در قالب فرایند شناختی تعبیر زبان، به نمایش درمی‌آورد (فیلمور، ۲۰۰۶، الف: ۶۱۳).

علاقه فیلمور به معنی‌شناسی واژگانی سبب شد تا سال‌ها به بررسی چگونگی توزیع و طبقه‌بندی واژه‌های انگلیسی با استفاده از زنجیره واژه‌ها یا زنجیره‌ای از طبقات واژه‌ها به‌مثابه «قالب‌ها» بی‌پردازد که در آنها، جای خالی نقش مهمی در شناسایی مقولات زبانی دارد. در چنین رویکردی، جاهای خالی نقش مهمی در تعیین طبقات واژگانی یا مقولات دستوری در زبان انگلیسی داشتند؛ برای نمونه، می‌توان به جمله‌ای متشکل از دو بند اشاره کرد که در آن، یک جای خالی وجود دارد: «John is Mary's husband---- he doesn't live with her.» [= جان شوهر مری است ..... جان با او زندگی نمی‌کند]. در چنین جمله‌ای می‌توان از «but» [= اما] یا «yet» [= با وجود این] استفاده کرد و جایگزینی این دو کلمه به جای هم در این جمله نشان می‌دهد که نقش بسیار مشابهی دارند. هر چند جایگزینی کلمات «moreover» [= افزون بر این] یا

«however» [= به هر حال] در جمله مورد نظرمان امکان پذیر و مطابق با شم انگلیسی‌زبانان است، اما برای ظهور این کلمات به دو جمله مجزا نیاز داریم و نه دو بند در یک جمله. دو کلمه «and» و «or» هم می‌توانند در این جای خالی قرار گیرند، ولی در این صورت، معنی جمله به لحاظ منطقی تغییر می‌کند. در واقع، آنچه سخنگوی زبان در مورد کاربرد هر یک از این کلمات می‌داند، اطلاعاتی درباره ساختارهایی است که این کلمات در آنها به کار می‌روند (فیلمور، ۲۰۰۶ الف: ۳۷۵-۳۷۶).

در اوایل سال‌های دهه ۶۰ قرن بیستم، فیلمور به همراه ویلیام ونگ<sup>۲۹</sup>، دی. ترنس لنگدن<sup>۳۰</sup> و برخی دیگر از همکارانش در پروژه‌ای در باب تحلیل زبان شناختی در دانشگاه ایالتی اوهایو شروع به کار کرد. در آن زمان، فیلمور به طبقه‌بندی افعال انگلیسی بر مبنای نخستین اثر چامسکی<sup>۳۱</sup> (۱۹۵۷) در باب دستور گشتاری در زبان انگلیسی و لیز<sup>۳۲</sup> (۱۹۶۰) پرداخت. البته باید توجه داشت که فیلمور در مراحل پایانی کارش از نظریه‌های مطرح‌شده در مقاله پیترو روزن باوم<sup>۳۳</sup> (۱۹۶۷) و کتاب چامسکی (۱۹۶۵) تأثیر پذیرفت. جان کلام نگرش فیلمور این بود که آنچه از رفتار طبقات خاص کلمات برمی‌آید، می‌تواند ساختار دستور انگلیسی را به ما نشان دهد؛ آن هم به این دلیل که ویژگی‌های توزیعی کلمات منفرد که از این روش به دست داده می‌شوند، تنها در صورتی صحیح‌اند که دستور زبان با اصول خاصی در زبان عمل کند. نتیجه پژوهش فیلمور در این زمینه، رساله کوتاهی در باب افعالی با مفعول‌های غیرمستقیم (۱۹۶۱) و مقاله‌ای بود که به چگونگی شناسایی نهایی چرخه گشتاری به‌مثابه اصلی در دستور صوری زبان انگلیسی (۱۹۶۳) می‌پرداخت (فیلمور، ۲۰۰۶ الف: ۳۷۵). پژوهشی که فیلمور در باب افعال انگلیسی به دست داد، در ابتدا کاملاً نحوی بود، اما آنچه از سوی او ارائه شد، بعدها به همت فرد هاوس هولدر<sup>۳۴</sup> و همکارانش در دانشگاه ایندیانا مورد بررسی عمیق‌تر و موشکافانه‌تری قرار گرفت (هاوس هولدر و همکاران، ۱۹۶۴). پس از آن، موریس گراس<sup>۳۵</sup> (۱۹۷۵) و گروه تحقیقاتی‌اش در پاریس روی افعال و صفات زبان فرانسه متمرکز شدند و پژوهش فیلمور را به صورتی پیچیده و با دقت بسیار زیاد در این زبان مورد مطالعه قرار دادند (فیلمور، ۲۰۰۶ الف: ۳۷۵).

در اواخر دهه ۶۰ بود که فیلمور دریافت گروه‌های مشخصی از افعال و طبقه‌بندی‌های مشخصی از بندها را می‌توان به شکلی معنی‌دارتر توصیف کرد، آن هم در صورتی که ساختارهایی که افعال با آنها در ارتباط‌اند، با توجه به نقش‌های معنایی موضوع‌های مرتبط توصیف شوند. فیلمور برخی از



آثار و نوشته‌های زبان‌شناسان آمریکایی و اروپایی را در باب دستور وابستگی و نظریه ظرفیت مطالعه کرده بود و چنین می‌پنداشت که آنچه در مورد یک فعل حائز اهمیت است، ظرفیت معنایی آن، یعنی توصیفی از نقش معنایی موضوع‌های فعل مورد نظر است. نظریه ظرفیت و دستور وابستگی، دقیقاً مانند دستور گشتاری، نقش گزاره یا همان گروه فعلی را مشخص نمی‌کردند. به اعتقاد فیلمور، اگر به جای تکیه بر انواع عبارت‌های توزیعی منفرد مانند «مختصه‌های زیرمقوله‌ای محض»<sup>۳۶</sup> و «مختصه‌های انتخابی»<sup>۳۷</sup>، نقش‌های معنایی تمامی موضوع‌های یک گزاره را مدنظر قرار می‌دادیم، آن‌گاه، به طبقه‌بندی معنایی کامل و ملموس تری دست می‌یافتیم.

هدف نهایی فیلمور در این دیدگاه که «دستور حالت» نام داشت، ارائه آن نوع «فرهنگ ظرفیت»<sup>۳۸</sup> بود که با انواع موجود در آن زمان در اروپا تفاوت داشته باشد و مثلاً با داشتن فهرست کاملی از ظرفیت معنایی و ظرفیت نحوی افعال از فرهنگ لغت هلبیگ<sup>۳۹</sup> و شنکل<sup>۴۰</sup> (۱۹۷۳) به شکل بارزی متفاوت باشد. در چنین شرایطی بود که او به وجود ساختارهای شناختی بزرگ‌تری قائل شد که توانایی ایجاد لایه جدیدی از نقش‌های معنایی را دارند و به واسطه آن می‌شود کل حوزه‌واژه را به لحاظ معنایی، شناسایی و توصیف کرد (فیلمور، ۲۰۰۶ الف: ۳۷۷). فیلمور (۱۹۷۱) کوشید چنین ساختار شناختی‌ای را در مقاله‌ای به نام «افعال سنجشی»<sup>۴۱</sup> توصیف کند تا به واسطه آن به توصیف افعالی نظیر «blame» [= مقصر دانستن]، «accuse» [= متهم کردن] و «criticize» [= نقد کردن] بپردازد که به عقیده او برای درک معنی‌شان باید نوعی «طرح‌واره‌سازی صحنه» را متصور شویم و این شرایطی است که با درک «قالب‌های حالت» کاملاً فرق می‌کند. برای درک بهتر مطلب، به طرح نمونه‌ای بسنده می‌کنیم: فیلمور و اتکینز (۱۹۹۲) بر این باورند که رویدادهایی در جهان خارج قرار است به زبان جاری شود. هر رویداد را می‌توان یک «صحنه»<sup>۴۲</sup> در نظر گرفت و سپس معلوم کرد که این صحنه چگونه در زبان بیان می‌شود. در این مورد، فیلمور برای تشریح بیشتر، طرح‌واره‌سازی «صحنه» شناختی حوزه «معامله» را توصیف می‌کند (فیلمور، ۱۹۷۷ ب) و می‌کوشد این نکته را ثابت کند که تعداد زیادی از افعال انگلیسی به شیوه‌های مختلفی به لحاظ معنایی به هم مرتبط‌اند و همگی «صحنه» مشابهی را در ذهن انسان برمی‌انگیزند. برای نمونه، در حوزه معامله، عناصری مانند خریدار، فروشنده، کالا، و پول وجود دارند که با به کار بردن هر یک از افعال انگلیسی نظیر «sell» [= فروختن]، «buy» [= خریدن]، «pay» [= پرداختن]،

«COS» t [= هزینه کردن] و جز آن، بخشی از صحنه برجسته و پررنگ می‌شود و بخش دیگر به صورت پس‌زمینه صحنه درمی‌آید. صحنه جهان خارج ما به این شکل خواهد بود که خریدار و فروشنده با توجه به مناسبات حاکم بر تبادل تجاری به این عمل دست می‌زنند؛ یعنی خریدار پولی را به فروشنده می‌دهد و فروشنده در عوض آن پول، کالایی را به خریدار می‌دهد. بیان این صحنه در زبان، قالبی را در برابر ما قرار می‌دهد که همین چهار عنصر در هیئت مجموعه وسیعی از جمله‌های زبان، همان رویداد جهان خارج را بیان می‌کنند. فیلمور به دنبال آن است تا معلوم کند این قالب‌های زبانی در برابر صحنه‌های جهان خارج چگونه عمل می‌کنند. بحث اصلی بر سر آن است که به اعتقاد فیلمور، کسی نمی‌تواند ادعا کند معنی این دسته از افعال را فهمیده، مگر اینکه جزئیات صحنه مربوط به این افعال را که با پیش‌زمینه‌ها و پس‌زمینه‌های فعال شده به واسطه هر یک از این افعال همراه است، کاملاً بداند و درک کرده باشد.

به این ترتیب، کاربرد اصطلاح «قالب» به روشی ساختارمند برای نمایش ذهنی یک صحنه، ما را بر آن می‌دارد که بگوییم، قالب‌ها به معانی واژگانی شکل می‌دهند و این واژه‌ها هستند که قالب‌ها را برمی‌انگیزانند (همو، ۲۰۰۶ الف: ۳۷۷-۳۷۸). نوع دوم قالبی که فیلمور توصیف می‌کند در ارتباط با موقعیت واقعی ارتباط است. وقتی ما قطعه‌ای زبانی را درک می‌کنیم، هم توانایی طرح‌واره‌سازی عناصر و سازه‌های این جهان را که متن مورد نظر برایمان مشخص کرده است و هم توانایی طرح‌واره‌سازی موقعیتی را به کار می‌بندیم که قطعه زبانی در آن تولید شده است؛ به عبارت دیگر، ما از دو نوع قالب با نام‌های «قالب‌های شناختی» و «قالب‌های تعاملی» برخورداریم؛ قالب‌های تعاملی به چگونگی مفهوم‌سازی آنچه بین گوینده و شنونده یا بین نویسنده و خواننده رخ می‌دهد، مربوط می‌شود (همان: ۳۷۹).

واقعیت این است که واژه مقوله‌ای را در اختیارمان قرار می‌دهد که می‌تواند در بافت‌های مختلف متعددی به کار رود؛ این بافت‌ها از طریق جنبه‌های چندگانه کاربرد پیش‌نمونه‌ای واژه مورد نظر تعیین می‌شوند (همان: ۳۸۱).

آشنایی فیلمور با آثار الینر رش<sup>۴۳</sup> (۱۹۷۳) و برنت برلین<sup>۴۴</sup> و پاول کی<sup>۴۵</sup> (۱۹۶۹) در اواسط دهه ۷۰ سبب شد که او به اهمیت مفهوم «پیش‌نمونه»<sup>۴۶</sup> در درک ماهیت مفهوم‌سازی انسان پی ببرد.

به‌واسطه مقاله کارل زیمر<sup>۴۷</sup> (۱۹۷۱) تحت عنوان «مشاهداتی کلی در باب ترکیب‌های اسمی» و مقاله پاملا دونینگ<sup>۴۸</sup> (۱۹۷۷) به نام «در باب خلق و استفاده از اسامی مرکب انگلیسی» که به ارتباط بین بافت‌های مقوله‌سازی و اصول ساخت واژه می‌پرداخت، فیلمور ضمن همکاری با پاول کی و جورج لیکاف به توصیف معانی کلماتی پرداخت که استفاده از مفهوم «پیش‌نمونه» را ممکن می‌ساختند. یکی از تعمیم‌هایی که در این راستا معتبر به نظر می‌رسید، این بود که در اغلب موارد، قالبی که به‌واسطه آن، معنی کلمه‌ای امکان درک می‌یابد، بخش نسبتاً بزرگی از فرهنگ پیرامونمان را در بر می‌گیرد و درک چنین قالب یا پس‌زمینه‌ای، در واقع، به‌مثابه نوعی پیش‌نمونه اتفاق می‌افتد، نه به‌عنوان پیش‌فرضی از دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم؛ به عبارت ساده‌تر، وقتی در چهارچوب قالبی خاص، معنی لغتی را تعریف و درک می‌کنیم، این معنی در ذهن ما شکل پیش‌نمونه پیدا می‌کند. در توضیح این مطلب می‌توان از نمونه‌ای بهره گرفت که از سوی فیلمور (۲۰۰۶: الف: ۳۷۹) ارائه شده است. ما می‌توانیم از کلمه «یتیم» تعریفی به دست دهیم و این مقوله را در قالب خاص یا دنیای پس‌زمینه<sup>۴۹</sup> درک کنیم؛ در چنین دنیای پس‌زمینه مفروضی، بچه‌ها به والدینشان برای تأمین امنیت و حمایت متکی‌اند و پدر و مادر مسئولیت تأمین آسایش و پرورش کودکانشان را بدون هیچ پرسشی بر عهده می‌گیرند. در چنین شرایطی، شخصی که پدر و مادر ندارد، در واقع، از شرایط ویژه‌ای در جامعه برخوردار است و جامعه موظف است تا سن خاصی این امکانات را برای این شخص فراهم آورد. مقوله «یتیم» هیچ اطلاعات خاص یا عنصر ویژه‌ای مبنی بر میزان سن شخص ندارد که پس از آن سن، دیگر نتوان فرد مورد نظر را یتیم نامید، زیرا درک ما از این کلمه بخشی از پیش‌نمونه پس‌زمینه به حساب می‌آید؛ پسر ۲۰ ساله دیگر توانایی مراقبت از خودش را دارد و نیازی به راهنمایی‌ها و مراقبت‌های دائمی والدینش احساس نمی‌شود. در چنین شرایطی، این اطلاعات پس‌زمینه است که کاربرد کلمه «یتیم» را در مورد این فرد ۲۰ ساله نامناسب می‌داند، نه اطلاعاتی که به صورت منفرد در معنی این کلمه به دست داده می‌شود. در واقع، پیش‌نمونه «یتیم»، کودکی را شامل می‌شود که مستحق توجه و ترحم است، نه نوجوانی که والدینش را به قتل رسانده و اکنون به خاطر گرفتن عفو از دادگاه، او را «یتیم» خطاب می‌کنند! (فیلمور، ۲۰۰۶: الف: ۳۸۰). واقعیت این است که واژه مقوله‌ای را در اختیارمان قرار می‌دهد که

می‌تواند در بافت‌های مختلف متعددی به کار رود؛ این بافت‌ها از طریق جنبه‌های چندگانه کاربردی پیش‌نمونه‌ای واژه مورد نظر تعیین می‌شوند (همان: ۳۸۱).

منظور فیلمور از «معنی‌شناسی قالب‌بنیاد»، برنامه‌ای تحقیقاتی در حوزه معنی‌شناسی تجربی و به دست دادن چهارچوبی توصیفی برای ارائه نتایج این پژوهش است. این نوع معنی‌شناسی بیش از آن که برآمده از معنی‌شناسی صوری باشد، برگرفته از سنت معنی‌شناسی تجربی است. در واقع، مهم‌ترین تفاوت بین معنی‌شناسی قالب‌بنیاد و معنی‌شناسی صوری، در تأکید بر پیوند بین زبان و تجربه در معنی‌شناسی قالب‌بنیاد و گسستگی این دو در معنی‌شناسی صوری است. معنی‌شناسی قالب‌بنیاد به واژه‌ها نگاه جدیدی می‌اندازد و می‌کوشد برای خلق واژه‌ها و عبارت‌های جدید، اصولی را تعیین کند تا از رهگذر آن بتوانیم معانی تازه‌ای به واژه‌ها بیفزاییم و معانی اجزای تشکیل‌دهنده متن را برای به دست دادن معنی کل متن با هم ترکیب کنیم. «قالب» در «معنی‌شناسی قالب‌بنیاد»، نظامی از مفاهیم مرتبط به هم محسوب می‌شود؛ آن هم به گونه‌ای که برای درک هر یک از این مفاهیم مجبوریم کل ساختاری را درک کنیم که مفهوم مورد نظر در آن قرار گرفته است؛ به این ترتیب، وقتی یکی از عناصر موجود در ساختار نام‌برده در متنی تظاهر می‌یابد یا در مکالمه‌ای به کار می‌رود، تمام عناصر و سازه‌های دیگر موجود در آن ساختار نیز به صورت خودکار قابل دسترس می‌شوند. اصطلاح «frame» [= قالب] عنوانی کلی است که به جای اصطلاحاتی چون «schema»، «script»، «scenario»، «ideational scaffolding»، «cognitive model» یا «folk theory»، در نظریه فیلمور به کار رفته است (همان: ۳۷۳).

به عقیده فیلمور، برای توضیح طبیعی‌ترین تعابیری که از جملات زبان به دست می‌دهیم، به چیزی بیش از بافت و معنی تحت‌اللفظی کلمات نیازمندیم، آن هم به این دلیل که خود کلمات موقعیت‌هایی را برایمان برمی‌انگیزند که جزئیاتشان به لحاظ شناختی قابل توضیح می‌نماید. در واقع، ما برای درک معنی نشانه‌های زبانی خاص، به ساختاری دولایه<sup>۵</sup> نیاز داریم؛ لایه پس‌زمینه که تجربی است و لایه پیش‌زمینه که خود را در لایه پس‌زمینه می‌نمایاند؛ به همین دلیل، وجود کلمات و قالب‌ها ضروری است (همو، ۲۰۰۶ ب).

قالب‌های شناختی به دو شکل متفاوت به ما کمک می‌کنند تا متون زبانی را تعبیر کنیم. گاه عناصر و واحدهای واژگانی و دستوری موجود در متن مورد نظر، قالب‌های مرتبط را در ذهن تعبیرکننده/شنونده متن برمی‌انگیزانند، آن هم با توجه به اینکه این صورت‌های واژگانی یا ساختارها و مقولات دستوری، خود نشان‌دهنده این قالب‌هايند و گاه، تعبیرکننده/شنونده با برانگیختن قالب تعبیری خاصی، نوعی انسجام در متن ایجاد می‌کند؛ به عبارت دیگر، مهم‌ترین تفاوت بین قالب‌هایی که از طریق عناصر موجود در متن برانگیخته می‌شوند و قالب‌هایی که از سوی خود شنونده برانگیخته می‌شوند، این است که در نوع دوم، دیگر تعبیرکننده مطمئن است که چیزی در متن از قلم نیفتاده. به عنوان مثال، می‌توان به شیوه نگارش نامه‌های شخصی در زبان ژاپنی اشاره کرد. در این زبان، طبق سنت، نامه را با جمله‌ای درباره شرایط آب و هوایی کنونی آغاز می‌کنند. کسی که با این سبک نگارش نامه آشناست، وقتی جمله آغازین نامه‌ای را می‌بیند که در آن صحبت از زمینی است که با برگ‌های پاییز پوشیده شده، به راحتی می‌تواند این بخش از نامه را به بقیه آن ربط دهد. چنین درکی که برایمان امکان تعبیر درست را فراهم می‌آورد، برگرفته از خارج نامه است و نه واژه‌های درون متن. بر این اساس، می‌توان گفت قالب‌های برانگیخته‌شده می‌توانند از دانش عمومی ما نشأت گرفته باشند؛ دانشی که مستقل از متن در دستمان است (همو، ۲۰۰۶ الف: ۳۸۵-۳۸۶).

یکی از اساسی‌ترین پرسش‌هایی که برای معنی‌شناسان قالب‌بنیاد مطرح می‌شود، به روابط میان کاربردهای مختلف اصطلاح «frame» مربوط است. در باب این پرسش، باید به مفهوم این اصطلاح در موقعیت‌های مختلف اشاره کرد. نمونه‌هایی از این کاربردها که در طبقه قالب‌های شناختی قابل دسته‌بندی‌اند، عبارت‌اند از: «کاربرد غیرزبانی»<sup>۵۱</sup> مفهوم «frame»، «قالب‌های مینسکی»<sup>۵۲</sup> و «قالب‌های گافمن»<sup>۵۳</sup>. کاربرد متداول غیرزبانی «frame»، به ساختارهای مفهومی برانگیخته‌شده در ذهن تعبیرکننده زبان<sup>۵۴</sup> برای درک و یادآوری تجربیات اشاره دارد، نه آنچه زبان در ذهن تعبیرکننده برمی‌انگیزاند. چنین کاربرد غیرزبانی‌ای پیشینه‌ای طولانی دارد و در آثار افرادی نظیر بارتله<sup>۵۵</sup> (۱۹۳۲)، پیازه<sup>۵۶</sup> (۱۹۷۱) و میل<sup>۵۷</sup> (۱۸۴۶) به چشم می‌خورد، اما کاربرد این اصطلاح در مفهومی که گفته شد، در علوم شناختی و اجتماعی در سال‌های دهه ۱۹۷۰ به اوج خود رسید. بر اساس این مفهوم، افراد چیزهایی را که می‌بینند با یادآوری خاطرات گذشته درک می‌کنند یا با

ساختن تصویری از آنچه مشاهده می‌کنند، آن هم در قالب نمونه‌ها یا انواعی از ساختارهای اعتقادی و تجربیاتی که برای درک آنچه دیده یا شنیده‌اند به کار می‌روند. این ساختارهای ذهنی «قالب» نامیده می‌شوند؛ و لزوماً با زبان رابطه خاصی ندارند.

از منظر زبانی، «قالب» در اوایل مطرح‌شدن از سوی فیلمور، نه در مفهوم رفتارهای شناختی ساختاری، بلکه در معنی پدیده‌های نسبتاً ملموس سازمان‌بندی‌شده دستور و معنی‌شناسی به کار می‌رفت (چامسکی، ۱۹۶۵).

همکاری فیلمور و اتکینز در معرفی معنی‌شناسی قالب‌بنیاد، گسترش آرای آنها را در دو مسیر در پی داشت: یکی، کاربرد نظام‌مند مواد پیکره‌بنیاد به مثابه منبع اصلی شواهد تجربی تحلیل‌های قالبی-نظری و دومی، شکل‌گیری نوعی فرهنگ الکترونیکی بر پایه توصیف‌های نظریه قالب‌بنیاد. این دو در طرح پژوهشی شبکه قالبی برکلی<sup>۵۸</sup> با هم ترکیب شدند. هدف آنها از ارائه این طرح پژوهشی این بود که آنچه را که پیش‌تر در قالب طرح شبکه واژه‌ها از منظر روابط واژگانی ساختگرا ارائه شده بود، این بار بر اساس نظریه قالب‌ها پی‌ریزی کنند و ادامه دهند (گیررتس، ۲۰۱۰: ۲۲۷).

#### ۴. تحلیل معنایی واژگان زبان فارسی بر مبنای معنی‌شناسی قالب‌بنیاد

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، به عقیده فیلمور، زبان ابزاری برای بازنمایی رخدادی است که در جهان خارج اتفاق می‌افتد و هر یک از این رخدادها قالب خاصی دارند. او برای نمونه، از قالب «تبادل تجاری»<sup>۵۹</sup> یا همان «معامله» نام می‌برد؛ رخدادی که در جهان پیرامونمان رخ می‌دهد و عناصری از قبیل «خریدار»، «فروشنده»، «کالا» و «پول» را شامل می‌شود. چنین شرایطی را در جهان خارج، «صحنه» و در چهارچوب زبان، «قالب» می‌نامیم. البته لازم به ذکر است که فیلمور بعدها به جای «صحنه» نیز از همان اصطلاح «قالب» استفاده می‌کند. اجازه دهید همین مورد «معامله» را با استناد به نمونه مطرح‌شده از سوی فیلمور (گیررتس، ۲۰۱۰: ۲۲۶) به شکل مثالی از زبان فارسی بررسی کنیم.

(۱) علی کتاب را به قیمت ۱۵۰ تومان از احمد خرید.

(۲) احمد کتاب را به قیمت ۱۵۰ تومان به علی فروخت.

(۳) احمد بابت کتاب، ۱۵۰ تومان از علی مطالبه کرد.

(۴) علی برای خرید کتاب، ۱۵۰ تومان پول خرج کرد.

(۵) علی برای خرید کتاب، ۱۵۰ تومان به احمد پرداخت.

(۶) کتاب برای علی ۱۵۰ تومان هزینه برداشت.

تمامی این جملات، بازنمایی آن چیزی‌اند که در جهان خارج رخ داده است؛ بنابراین، «خریدن»، «فروختن»، «مطالبه کردن»، «خرج کردن»، «پرداختن» و «هزینه برداشتن» در قالب «معامله» قرار می‌گیرند؛ به عبارت دیگر، با شنیدن این جملات، قالب «معامله» در ذهن ما فعال می‌شود و ما درمی‌یابیم که چه اتفاقی افتاده است. در واقع، فیلمور صرفاً همین چند فعل را در قالب «معامله» می‌گنجاند، اما بحث بر سر این است که آیا رخدادهایی نظیر «کلاهبرداری کردن»، «نسیه بردن» و جز آن را هم باید در این قالب جای داد یا خیر. با کمی دقت در این نوع تحلیل فیلمور، می‌توان این نکته را دریافت که چنین تحلیلی از بازنمایی رخدادهای بیرونی، در شرایطی صحت دارد که افراد خیلی صادقی درگیر رخداد مورد نظر (و در اینجا «معامله») باشند. اگر عناصر اصلی دخیل در فرایند دادوستد یعنی «خریدار» و «فروشنده» انسان‌های صادقی باشند، در جریان توافقی دوطرفه و در بهترین شکل ممکن، شاهد چنین صحنه‌ای هستیم: خریدار، پولی به فروشنده می‌دهد و کالای مورد نظرش را خریداری می‌کند؛ اما اگر این شرایط آرمانی وجود نداشته باشد، در این صورت ما شاهد صحنه‌های متعددی نظیر (۷) تا (۹) خواهیم بود:

(۷) خریدار کلاهبردار است، کالا را از فروشنده می‌گیرد، پولی نمی‌پردازد و از مغازه فرار می‌کند.

(۸) فروشنده کلاهبردار است، پول خریدار را می‌گیرد و کالا را به او نمی‌دهد.

(۹) خریدار کالا را از فروشنده می‌گیرد، چون پول ندارد، کالا را نسیه می‌برد.

در تمام این موارد، عناصر اصلی قالب معامله، یعنی خریدار، فروشنده، کالا و پول حضور دارند، اما آیا در صحنه‌های (۷) و (۸) معامله‌ای صورت گرفته است؟ و آیا «نسیه خریدن» که خود، نوعی معامله به حساب می‌آید، در قالب «معامله» گنجانده می‌شود؟ اگر قرار باشد تمام این صحنه‌ها را در

قالب‌های زبانی بیاوریم، متوجه می‌شویم که تعداد این قالب‌ها، اگر نگوییم نامحدود، بسیار زیادند؛ صحنه‌هایی که در اکثر موارد در قالب‌های مطرح‌شده از سوی فیلمور گنجانده نشده‌اند. برای نمونه، می‌توان به جمله (۱۰) اشاره کرد:

(۱۰) دیروز ماشینم را عوض کردم.

شنونده با شنیدن این جمله درمی‌یابد که «من» به‌عنوان فروشنده، «ماشینم» را که کالا محسوب می‌شود، به «فرد دیگری» به‌عنوان خریدار فروخته‌ام و پولی را بابتش دریافت کرده‌ام، و به احتمال قوی، مقدار دیگری پول به آن اضافه کرده‌ام و این بار به‌عنوان خریدار، پول را به فروشنده داده‌ام و یک ماشین جدید خریده‌ام. این به معنی آن است که معامله‌ای در این میان صورت گرفته است و تمام عناصر مورد نظر فیلمور نیز در این صحنه دخیل بوده‌اند. همه این موارد را می‌توان از جمله «دیروز ماشینم را عوض کردم» فهمید، اما «عوض کردن» در قالب «معامله» فیلمور جای نمی‌گیرد، بلکه در قالبی قرار می‌گیرد که در جمله (۱۱) به کار رفته است:

(۱۱) از شدت گرما عرق کردم، رفتم زیرپیراهنی‌ام را عوض کردم.

چرا در شرایطی که «عوض کردن» درست مثل «خریدن» و «فروختن» و غیره، همان صحنه معامله را برایمان بازآفرینی می‌کند، نباید آن را در قالب «معامله» قرار داد؟ این وضعیت را در جمله (۱۲) نیز ملاحظه می‌کنید که در زبان فارسی بسیار متداول است:

(۱۲) علی ۱۵۰ تومان داد و کتابی از احمد گرفت.

در جمله (۱۲) نیز معامله صورت گرفته است، اما در چهارچوبی که فیلمور برای قالب «معامله» به تصویر کشیده است، نمی‌گنجد. چنین شرایطی را در مورد برخی نمونه‌های دیگر نیز می‌بینیم:

(۱۳) دیروز قصاب محله‌مون، کلی گوشت دیرپز بهم انداخت.

(۱۴) بقال سر کوچه، هر چی جنس بُنجل داشت قالبم کرد.

(۱۵) یارو ماشینه رو تو پاچه‌مون کرد.

(۱۶) فرش‌های دستباف عالی‌ه خانم رو حسابی بُز خریدیم.



برای هر سخنگوی فارسی‌زبانی، در هر یک از نمونه‌های (۱۳) تا (۱۶)، صحنه «معامله» تداعی می‌شود. در واقع، با شنیدن هر کدام از این جملات، سخنگوی فارسی‌زبان درمی‌یابد معامله‌ای صورت گرفته است: در (۱۳)، (۱۴) و (۱۵) که در گفتار عامیانه به کار می‌رود، خریدار از نوع معامله و کالایی که خریده راضی نیست و در (۱۶) از معامله‌ای که انجام داده، سود برده است. حال، مسئله این است که اگر قرار باشد، تمامی افعالی که صحنه معامله را برای سخنگوی زبان بازآفرینی می‌کنند، در قالب «معامله» قرار گیرند، چرا افعال «انداختن»، «قالب کردن»، «تو پاچه کردن» و «بز خریدن» نباید در این قالب بیایند. مگر جز این است که با شنیدن هر یک از این فعل‌ها ما درمی‌یابیم که معامله‌ای صورت گرفته است؟ واقعیت این است که هیچ یک از این فعل‌ها در کار فیلمور پیش‌بینی نشده‌اند، در صورتی که در مکالمات فارسی‌زبانان بسیار متداول‌اند.

در واقع، وقتی چیزی را در جهان خارج می‌بینیم، آن را با توجه به شکل درکمان وارد زبان می‌کنیم. نوع درک ما از صحنه‌های پیرامونمان، تعیین‌کننده نوع جملاتی است که به زبان می‌آوریم و این مسئله، در وهله نخست به «درک فردی» وابسته است. این که ما صرفاً با توجه به چند عنصر موجود در یک صحنه بخواهیم به قالب مشخصی قائل شویم و به تبیین معنایی بپردازیم، چندان مطلوب و صحیح به نظر نمی‌رسد. هر صحنه‌ای در جهان خارج را از طریق هزاران قالب زبانی می‌توان بیان کرد؛ قالب‌هایی که نه تنها در وهله نخست به وسیله درک افراد تعیین می‌شوند، بلکه در هر زبانی با توجه به فرهنگ، عوامل اجتماعی، سیاسی و جز آن، امکان گسترش و تنوع دارند.

به‌عنوان نمونه‌ای دیگر، قالب «انتقام» را بررسی می‌کنیم: به عقیده فیلمور، چنین قالبی از یک تعریف، فهرستی از عناصر تشکیل‌دهنده قالب («انتقام‌جو»، «خسارت‌دیده»، «خسارت»، «گناهکار» و «مجازات») و تعدادی از واحدهای واژگانی مرتبط با این قالب (نظیر «انتقام گرفتن»، «پس گرفتن»، «مقابله‌به‌مثل کردن»، «تلافی»، «قصاص»، «تنبیه»، «کینه‌توزانه» و جز آن) برخوردار است. حال، تصور کنید شما صحنه‌ای را در جهان خارج به این شکل می‌بینید که یک نفر، مثلاً «سینا»، با تفنگ به فرد دیگری، مثلاً «سهراب»، شلیک می‌کند و سهراب در اثر اصابت گلوله به زمین می‌افتد و می‌میرد. این صحنه را به هزاران شکل مختلف می‌توان بیان کرد. حتی با علم به این که سینا، قصد انتقام گرفتن داشته است، باز هم این صحنه را در قالب‌های متعددی می‌توان قرار

داد. اگر سینا، دوست شما و سهراب، دشمنتان باشد، از جملاتی نظیر (۱۷) تا (۲۷) برای بیان صحنه استفاده می‌کنید:

(۱۷) سینا حق سهراب را کف دستش گذاشت.

(۱۸) سینا با یک گلوله، سهراب را از پا انداخت.

(۱۹) سینا سهراب را سرنگون کرد.

(۲۰) سینا سهراب را به درک واصل کرد.

(۲۱) سینا سهراب را به گور فرستاد.

(۲۲) سهراب به جهنم رفت.

(۲۳) سهراب به درک واصل شد.

(۲۴) سهراب گور به گور شد.

(۲۵) سینا سهراب را به سزای عملش رساند.

(۲۶) سینا سهراب را به هلاکت رساند.

(۲۷) سینا سهراب را از روی زمین برداشت.

در شرایطی که اگر سهراب دوست شما باشد و سینا دشمنتان، ممکن است جملات (۲۸) تا (۳۵) را برای بیان آن صحنه به کار ببرید:

(۲۸) سینا سهراب را در اوج ناجوانمردی به خاک و خون کشید.

(۲۹) سهراب به بهشت رفت.

(۳۰) سهراب به درجه رفیع شهادت رسید.

(۳۱) سهراب با انبیاء محشور شد.

(۳۲) سهراب به ملکوت اعلی پیوست.

(۳۳) سینای خون‌خوار، سهراب را ناکام کرد.

(۳۴) سهراب پَر پَر شد.

(۳۵) سینا شمع زندگی سهراب را خاموش کرد.

همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، نوع درک ما از صحنه در بیان زبانی مان حائز اهمیت است. چه‌بسا بسیاری از این افعال، در قالبی که فیلمور طراحی کرده، پیش‌بینی نشده‌اند و در واقع، این امر عملاً هم امکان‌پذیر نیست. آنچه مسلم می‌نماید، این است که نمی‌توان در چهارچوب قالب‌هایی ثابت و با عناصری از پیش تعیین‌شده، به بررسی معنایی زبان پرداخت. یکی از مهم‌ترین ایرادهایی که به این نظریه وارد است، امکان درآمیختن قالب‌ها در یکدیگر است که در نظریه فیلمور نادیده گرفته شده است؛ مثلاً فعل «عوض کردن» هم در قالب «معامله» امکان حضور می‌یابد و هم در قالب «تعویض کردن چیزی با چیز دیگر»؛ یا برای مثال، طبق نظر فیلمور، قالب «جدا شدن» دارای تعریف، عناصر و واحدهای واژگانی خاص خود است و در جمله‌هایی مانند (۳۶) تا (۳۹) مشاهده می‌شود:

(۳۶) دیروز من وسط راه از دوستانم جدا شدم.

(۳۷) ساسان از هم اتاقی‌اش جدا شد.

(۳۸) مریم از خانواده‌اش جدا شد.

(۳۹) مینا از شوهرش جدا شد.

در هیچ یک از این نمونه‌ها به‌جز جمله (۳۹)، «جدا شدن» در معنی «طلاق گرفتن» به کار نرفته است. هر یک از این افعال، قالب خاص خود را دارند، اما ما گاهی از «جدا شدن» در مفهوم «طلاق گرفتن» استفاده می‌کنیم. اینجاست که قالب‌ها در هم می‌آمیزند و نمی‌شود صرفاً در یک قالب ماند.

در اینجا ممکن است با سه ادعا روبه‌رو شویم: نخست اینکه قالب‌های مطرح‌شده از سوی فیلمور برای توضیح معنی‌شناسی قالب‌بنیاد در مورد زبان انگلیسی صادق است، نه زبان‌های دیگر؛ بنابراین، هر زبانی می‌تواند قالب‌های خودش را طراحی کند؛ دوم اینکه آن دسته از افعالی که در قالب‌های فیلمور جای نگرفته‌اند، همگی استعاری‌اند و به همین دلیل به آنها پرداخته نشده است؛ و سوم

اینکه طرح فیلمور، در نهایت، در قالب یک فرهنگ الکترونیکی به شکل کاربردی درآمده است و از آنجا که این فرهنگ به شکل برخط عمل می‌کند، افزودن مدخل‌های واژگانی جدید به قالب‌های موجود امکان‌پذیر است، پس می‌توان مشکل عدم حضور برخی افعال را در قالب‌ها حل کرد.

در اینجا به بحث و بررسی سه ادعای بالا می‌پردازیم: نخست اینکه قالب‌های مطرح‌شده از سوی فیلمور متکی بر زبان انگلیسی‌اند. اگر این ادعا را بپذیریم، پس باید بر این نکته تأکید کنیم که صحنه‌ای ثابت در جهان خارج در زبان انگلیسی بر پایهٔ قالب‌های متفاوتی بازنمایی می‌شود. اگر چنین حرفی صادق باشد، آن‌وقت دیگر بحث دربارهٔ معنی‌شناسی شناختی منتفی است، زیرا ادعای اصلی در این نوع مطالعهٔ معنی این بود که «انسان» بر حسب تجربیات کسب‌شده از جهان خارج، از زبان بهره می‌گیرد. با این حساب، باید به جای واژهٔ «انسان» از اصطلاح «سخنگوی یک زبان» بهره بگیریم و این مغایر جهانی بودن معنی‌شناسی شناختی است. اگر قرار باشد هر زبانی قالب‌های خودش را برای بیان یک صحنه طراحی کند، آن‌وقت دیگر ما با شرایط جهانی بودن «شناخت» سروکار نخواهیم داشت و حرف تازه‌ای نمی‌زنیم که معلوم کند معنی‌شناسی شناختی چیزی بیش از دیدگاه پیروان نگرش «نسبیت زبانی» به دست می‌دهد.

ادعای دوم بر این اساس است که نمونه‌های مطرح‌شدهٔ ما از زبان فارسی همگی استعاره‌اند و این در حالی است که فیلمور در معنی‌شناسی قالب‌بنیاد خود به معنی صریح واژه‌ها توجه دارد. اگر این ادعا را بپذیریم، آن‌گاه، باید مدعی شویم که «استعاره» چیزی جدا از کاربرد زبان است و این در حالی است که در معنی‌شناسی شناختی قرار است استعاره‌ها در شکل‌بندی زبان، نقشی عمده داشته باشند؛ به عبارت ساده‌تر، اگر ما «استعاره» را از فضای کاربردی زبان روزمره جدا سازیم، آن‌گاه، دیگر نمی‌توانیم معنی‌شناسی قالب‌بنیاد را بخشی از معنی‌شناسی شناختی به حساب آوریم.

ادعای سوم مبتنی بر این فرض است که در یک فرهنگ الکترونیکی برخط، می‌توان مدخل‌های واژگانی جدیدی را به قالب‌ها افزود، اما نمونه‌هایی که نگارنده از زبان فارسی به دست داد، حکایت از تناقضی در این مورد دارند. به عبارت ساده‌تر، اگر بتوانیم در هر «قالب»، مجموعهٔ وسیعی از مدخل‌های واژگانی تازه را معرفی کنیم، آن‌گاه، هیچ‌وقت به یک فرهنگ کامل نخواهیم رسید، زیرا هر لحظه که احساس کنیم این «فرهنگ» به پایان رسیده است، با صدها واژهٔ تازه درگیر می‌شویم

که باید برای طرح یک «قالب»، مجدداً به مدخل‌ها افزوده شوند. مسئله این است که حتی در کاربرد استعاری الفاظ نیز، در واقع، از قالب‌های دیگر برای بیان یک قالب استفاده می‌کنیم و در چنین شرایطی هم قالب‌ها درهم آمیخته می‌شوند.

زبان‌شناسی شناختی مدعی است که در مطالعه معنی به سراغ صوری‌سازی نمی‌رود و «شناخت» را ابزار کارآمد تحلیل معنی می‌داند، اما طرح چنین ادعایی در باب عملکرد پایگاه داده‌های شبکه‌ی قالبی منتفی است، آن هم به این دلیل که این شبکه از عملکردی کاملاً صوری برخوردار است. درک صحنه‌های جهان خارج، به‌هیچ‌وجه در «قالب» نمی‌گنجد. صحنه‌ای را در نظر بگیرید که شما منشی دفتری هستید و رئیس‌تان به دست‌شویی رفته است. در همین زمان، ارباب‌رجوعی وارد دفتر می‌شود و سراغ رئیس را می‌گیرد. شما پاسخ می‌دهید: «تشریف داشته باشید، الان می‌آیند». ارباب‌رجوع از پاسخ شما درمی‌یابد که ممکن است رئیس دست‌شویی باشد. در چنین شرایطی، جمله منشی در چه قالبی قرار می‌گیرد؟ آیا می‌توان آن را در قالب «به دست‌شویی رفتن» قرار داد. مسلماً در این میان چگونگی درک مخاطبتان مهم است و نه عناصر دخیل در شکل‌گیری قالب.

به‌هرحال، اگر قرار باشد فیلمور با طرح نظریه معنی‌شناسی شناختی، در نهایت، به نگارش نوعی فرهنگ لغت الکترونیکی نائل شود، دیگر نباید معنی‌شناسی قالب‌بنیاد را در مقام نظریه‌ای معنایی در چهارچوب معنی‌شناسی شناختی ارائه دهد.

## ۵. نتیجه‌گیری

با توجه به نمونه‌های متعددی که از زبان فارسی به دست داده شد، چنین به نظر می‌رسد که نمی‌توان رخدادهای جهان خارج را در قالب‌های مشخص و قطعی‌ای جای داد و از زبان برای بازنمایی این قالب‌های مشخص که از «تعریف» و «عناصر» از پیش تعیین‌شده‌ای تشکیل شده‌اند، استفاده کرد. ادعای فیلمور مبنی بر وجود قالبی متشکل از یک تعریف، فهرستی از عناصر تشکیل‌دهنده و تعدادی از واحدهای واژگانی مرتبط با این قالب، برای به دست دادن تبیین معنایی داده‌های زبان فارسی مطلوب نمی‌نماید؛ آن هم به این دلیل که با طرح چنین نگرشی، در نهایت،

گرفتار نوعی صوری‌سازی می‌شویم که اساساً با بنیان نظری رویکرد شناختی در تضاد است. بسیاری از واژه‌های متداول و پرکاربرد زبان فارسی در قالب‌های فیلمور پیش‌بینی نشده‌اند و افزون بر این، بسیاری از قالب‌ها به هنگام بازنمایی زبانی در هم ادغام و تلفیق می‌شوند و این مسئله، به‌روشنی، ناکارآمدی نظریه معنی‌شناسی قالب‌بنیاد فیلمور را می‌نمایاند.

### منابع

- Berlin, B. and P. Kay (1969). *Basic color terms*. Berkeley: University of California Press.
- Downing, P. (1977). "On the creation and use of English compound nouns". *Language*, 53. 810–842.
- Chomsky, N. A. (1957). *Syntactic structures*. The Hague: Mouton.
- \_\_\_\_\_. (1965). *Aspects of the theory of syntax*. Cambridge, MA: M.I.T. Press.
- Fillmore, C. J. (1961). *Indirect object constructions in English and the ordering of transformations*. The Hague: Mouton.
- \_\_\_\_\_. (1963). "The position of embedding transformations in a grammar". *Word*, 19, 208–301.
- \_\_\_\_\_. (1968). "The case for case". Emmon Bach and Richard Harms. (eds.). *Universals in linguistic theory*. New York: Holt, Rinehart & Winston.
- \_\_\_\_\_. (1975). "An alternative to checklist theories of meaning". Cathy Cogen, Henry Thompson, Graham Thurgood, Kenneth Whistler and James Wright (eds.), *Proceedings of the first annual meeting of the Berkeley linguistics society*. Berkeley, CA: Berkeley linguistics society.
- \_\_\_\_\_. (1977a). "Scenes-and-frames semantics". Antonio Zampolli (ed.), *Linguistic structures processing*. Amsterdam: North-Holland.
- \_\_\_\_\_. (1977b). "Topics in lexical semantics". Roger W. Cole (ed.). *Current issues in linguistic theory*. Bloomington: Indiana University Press.

- \_\_\_\_\_ . (1985). "Frames and the semantics of understanding". *Quaderni di semantica*, 6, 222–54.
- \_\_\_\_\_ . (1987). "A private history of the concept frame". Rene Dirven and Gunter Radden (eds.). *Concepts of case*. tubingen: Narr.
- \_\_\_\_\_ and B. T. Sue Atkins. (1992). "Toward a frame-based lexicon: the semantics of *risk* and its neighbors". Adrienne Lehrer and Eva Feder Kittay (eds.). *Frames, fields and contrasts: New essays in semantic and lexical organization*. Hillsdale, NJ: Erlbaum.
- \_\_\_\_\_ , Johnson, C. R., and Petruck, M. R.L. (2003). "Background to framenet". *International journal of lexicography*. Vol. 16. No. 3. 235-250.
- \_\_\_\_\_ . (2006a). "Frame semantics". Dirk Geeraerts. *Basic readings*. Mouton de Gruyter, 373-400. Originally published in 1982 in *Linguistics in the morning calm*, linguistic society of Korea (ed.). Seoul: Hanshin Publishing Company.
- \_\_\_\_\_ . (2006b). "Frame semantics". Keith Brown (ed.), *Encyclopedia of language and linguistics*, 2<sup>nd</sup> edition. Oxford: Elsevier Ltd.
- Gauker, Ch. (2003). *Words without meaning*. Cambridge: The MIT Press.
- Geeraerts, D. (2010). *Theories of lexical semantics*. Oxford university Press.
- Helbig, G. and Wolfgang, S. (1973). *Wörterbuch zur valenz und distribution deutscher verben*. Leipzig: VEB verlag enzyklopädie.
- Householder, F. W. (1964). *Linguistic analysis of English*, Final report on NSF grant No. GS-108.
- Lakoff, G. (1987). *Women, fire and dangerous things: What categories reveal about the mind*. Chicago: University of Chicago Press.
- Lees, R. B. (1960). *The grammar of English nominalizations*. The Hague: Mouton.
- Lehrer, A. (1992). "Names and naming: why we need fields and frames". Adrienne Lehrer and Eva F. Kittay (eds.). *Frames, fields and contrasts: New essays in semantic and lexical organization*. Hillsdale, NJ: Erlbaum.
- Lyons, J. (1981). *Language, meaning and context*. London:Fontana Press.

- Quine, W. V. O. (1953). *From a logical point of view*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- \_\_\_\_\_ (1960). *Word and object*. Cambridge, MA: MIT Press.
- Rosenbaum, P. S. (1967). *The grammar of English predicate complement constructions*. Cambridge, MA: MIT Press.
- Rosch, E. H. (1973). "On the internal structure of perceptual and semantic categories". Timothy E. Moore (ed.). *Cognitive development and the acquisition of language*. New York: Academic Press.
- Zimmer, K. E. (1971). "Some general observations about nominal compounds". *Working papers on language universals* 5. Stanford: Stanford University Press. 1–24. (Reprinted in 1981 in Leonard Lipka and Hartmut Günther (eds.), *Wortbildung*. Darmstadt: Wissenschaftliche Buchgesellschaft Darmstadt.

پی نوشت:

1. frame
2. Charles Fillmore
3. Frame Semantics
4. Idealized Cognitive Model
5. Geeraerts
6. Frame Net
7. Johnson
8. M. R.L. Petruck
9. individual expression
10. rhetorical traditions
11. historical-philological semantics
12. M. Bréal
13. *Essai de sémantique: science des significations*
14. H. Paul
15. *Prinzipien der Sprachgeschichte*
16. compositionality
17. Lexical Semantics
18. Neostructuralist
19. decompositionality



20. W. Quine
21. C. Gauker
22. sentential semantics
23. meaningful
24. Lyons
25. Lakoff, George
26. larger chunks of knowledge
27. Atkins
28. A. Lehrer
29. William S. -Y. Wang
30. D. Terence Langendoen
31. Chomsky
32. Lees
33. Peter Rosenbaum
34. Fred Householder
35. Maurice Gross
36. strict subcategorization features
37. selectional features
38. valence dictionary
39. Helbig
40. Schenkel
41. "Verbs of judging"
42. scene
43. Eleanor Rosch
44. Brent Berlin
45. Paul Kay
46. prototype
47. K. Zimmer
48. P. Downing
49. background world
50. a two-fold structure
51. nonlinguistic use
52. Minsky frames
53. Goffman frames
54. interpreter
55. Bartlett

56. Piaget
57. Mill
58. Berkeley Frame Net Project
59. commercial transaction
60. revenge

